

اندیشه‌های نوین تربیتی

دوره ۹، شماره ۱

دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه الزهراء

بهار ۱۳۹۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۵

تاریخ بررسی: ۹۱/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱/۲۰

تبیین تبارشناختی اندیشه مرجعیت‌زدایی اخلاقی و مؤلفه‌های آن از منظر پساساختارگرایی بانگاهی

انتقادی

میرم‌ناهان*، محسن ایانی**، میدمدی سجادی*** و علیرضا صادق‌زاده قمصری****

چکیده

یافتن منشاء و ریشه یک تفکر مستلزم واکاوی در نظرات گذشتگان و رویکردهای سلف است. تردید و انکار رویکرد پساساختارگرایی نسبت به صحت، اعتبار و فراگیری اصول اخلاقی و نفی مرجعیت آن‌ها نیز حاصل فرایندی تدریجی درگذر زمان است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تبیینی - تبارشناختی ریشه‌های مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا از اخلاق را در رویکردها و نهضت‌های فکری ماقبل آن جستجو کرده است؛ و از این رهگذر دریافته است که پیش‌فرض‌های اساسی مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا متأثر و ملهم از برخی رویکردهای فکری و نگرش‌های ارزشی است؛ و همچنین با استخراج مؤلفه‌های مرجعیت‌زدایی اخلاقی از بطن نظرات و مبانی فلسفی پساساختارگرایی و با نگاهی انتقادی برآن، راه را بر فهم و تحلیل واقع‌گرایانه و عمیق‌تر رویکرد اخلاقی پساساختارگرا گشوده است.

کلیدواژه‌ها

مرجعیت‌زدایی اخلاقی؛ پساساختارگرایی؛ تبارشناسی؛ مؤلفه‌های مرجعیت‌زدایی

* دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس banahan85@yahoo.com

** هیأت علمی گروه تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس

*** هیأت علمی گروه تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس

**** هیأت علمی گروه تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

به‌طور کلی هر بینش و نگرشی نسبت به دنیا و هر تبیین و تفسیری از امور، بر اصول و بنیان‌های فلسفی خاصی استوار است. بی‌گمان هیچ بینش و نگرشی بدون مقدمه و تمهید به‌وجود نیامده است، بلکه ناگزیر بذر آن در زمان‌های گذشته پاشیده شده و به تدریج نهال آن رویده و در بستر زمان بالیده است. اندیشه مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا از اخلاق نیز، از این قاعده مستثنی نیست.

منشأ واژه *anti-authoritarianism* که در این پژوهش به مرجعیت‌زدایی تعبیر شده است اساساً به حوزه سیاسی - اجتماعی مربوط است. لذا باید ریشه‌ها و عناصر بنیادین و فلسفی آن نیز در میان رویکردهایی جستجو شود که در این حوزه‌ها مطرح شده‌اند. به هر دلیل رویکردهای فکری همچون اومانیزم، لیبرالیسم، آنارشیزم و سکولاریسم عرصه ارزش‌ها و اخلاق را نیز به شدت تحت تأثیر قرار داده‌اند. در پی تبارشناسی برخی از نظرات افراطی مطرح در مکاتب فکری معاصر همچون پساساختارگرایی، لازم است در رویکردهای سلف تدبر و تعمق کرد. مسأله مورد پژوهش چرایی نگاه مرجعیت‌زدای پساساختارگرا در انکار و نفی ثبات، اعتبار، فراگیری و جهان‌شمولی اصول و احکام اخلاقی است. دریافتن این که چرا پساساختارگرایی، مرجعیت در اخلاق را بر نمی‌تابد مستلزم اولاً بررسی مبانی فلسفی این رویکرد و ثانیاً بررسی آن دسته از نظرات برخی از رویکردهای سلف است که مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا ملهم از آن‌ها به نظر می‌آید. لذا هدف پژوهش بازشناسی مبانی فلسفی و مؤلفه‌های اندیشه مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا است. سؤال محوری پژوهش حاضر این است که انکار و نفی اعتبار اصول اخلاقی ثابت، فراگیر و همگانی از سوی پساساختارگرایان ملهم از چه مبانی فلسفی و چه نگاهی به حوزه ارزش‌هاست؟ روش اجرای پژوهش توصیفی - تبیینی - تبارشناختی است، که این امر با معرفی رویکرد پساساختارگرایی و مبانی فلسفی آن آغاز شده؛ پس از آن مبانی فلسفی اندیشه مرجعیت‌زدایی در اخلاق در دو بخش جداگانه: الف - نهضت‌های فکری زمینه‌ساز اندیشه مرجعیت‌زدایی؛ ب - نگرش‌های ارزشی موجد اندیشه مرجعیت‌زدایی بررسی می‌شود. سپس با توجه به پیش‌فرض‌های اساسی رویکرد پساساختارگرایی در ارتباط با مرجعیت‌زدایی، مؤلفه‌های آن استنباط و استخراج می‌شود و در نهایت رویکرد مرجعیت‌زدایی اخلاقی پساساختارگرا از منظر درونی و بیرونی نقد می‌شود.



رویکرد نظری پساساختارگرایی

تاکنون تعریف مشخصی از نهضت پساساختارگرایی ارائه نشده است، به همین دلیل اغلب این رویکرد و حتی متفکران آن مشترکاً زیر عنوان پست مدرن مطرح شده‌اند؛ لذا لازم است تعریف دقیق‌تری از آن بر مبنای ارتباط پساساختارگرایی با دو رویکرد پست مدرنیسم و ساختارگرایی ارائه شود.

اگر^۱ معتقد است به‌رغم همپوشانی بین پساساختارگرایی و پست‌مدرنیسم، می‌توان گفت پساساختارگرایی (دریدا، فمینیست‌های فرانسوی) نظریهٔ دانش و زبان است، در حالی که پست مدرنیسم (فوکو، بارت، لیوتار، بودریار) نظریهٔ جامعه، فرهنگ و تاریخ است (آگر، ۱۹۹۱: ۱۱۲). پست مدرنیسم همانند پساساختارگرایی، ایدهٔ بازنمایی زبان را نمی‌پذیرد. این ایده که زبان آینهٔ شفاف حقیقت است و دانش از تجربهٔ بی‌واسطهٔ حقیقت حاصل می‌شود بدون تحریف شدن با زبان، مورد پذیرش نیست. پست مدرنیسم تحت تأثیر نظرات دریدا مبنی بر انکار قضایای متافیزیکی، وظیفهٔ بازنمایی زبان را رها کرد و پیرو این ایدهٔ پساساختارگرایی شد که زبان بیش از آن که بازتابی از جهان باشد سازندهٔ جهان است و بنابراین، دانش همیشه به وسیلهٔ زبان از شکل طبیعی خارج می‌شود، و از شرایط تاریخی و محیط خاصی پیروی می‌کند که از آنجا برمی‌خیزد (برتین^۲: ۲۰۰۵).

به هر حال دو نقطهٔ مشخص زمانی در پست مدرنیسم پساساختارگرا تشخیص داده می‌شود: زمان اول که به اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل دههٔ ۱۹۸۰ متعلق است. با تأثیر از بارت و دریدا، زبان‌شناختی است یعنی جهت‌گیری آن متنی است (همان). این پست مدرنیسم ساخت‌شکن، متن را که با «مرگ مؤلف» رولان بارت مشهور شده بود، «به عنوان یک فضای چندبعدی می‌دید که در آن تنوعی از نوشته‌ها وجود دارد بدون این که هیچکدام اصلی، مرکب و متضاد باشند؛ به عنوان بافتی از عبارات برگرفته از مراکز بی‌شمار فرهنگ» (بارت^۳، ۱۹۷۷: ۱۴۶).

زمان یا گشتاور دیگر، به پست مدرنیسم پساساختارگرایی فوکو و لاکان برمی‌گردد. این

1. Agger
2. Berten
3. Barthes

بیشتر به دهه ۱۹۸۰ مربوط است تا به دهه ۱۹۷۰، اگرچه اشاره دقیق به زمان ظهورش کار دشواری است. پیش فرض پست مدرنیسم پساساختارگرا مانند پست مدرنیسم ساخت‌شکن، نفی حقیقت‌مندی و نشانه‌ها و نیز انکار بازنمایی است؛ به این معنا که بازنمایی‌ها یک حقیقت معین را نشان نمی‌دهد. پست مدرنیسم پساساختارگرا متوجه قدرتی است که ذاتی گفتمان‌های اطراف ماست و به طور مداوم از طریق آن‌ها تولید می‌شود. این پست مدرنیسم تلاش می‌کند تا سیاست‌هایی را افشا کند که در بازنمایی‌ها درکار هستند و سلسله مراتب رسمی را بی‌اثر کند، و در تقابل با یک نظام گفتمانی فردی - که لاجرم دیگر گفتمان‌ها را قربانی می‌کند- از تفاوت، چندفرمی و چندگانگی حمایت کند (برتن، ۲۰۰۵: ۶-۷).

از زاویه‌ای دیگر شاید بتوان پساساختارگرایی را در نقطه مقابل ساختارگرایی معرفی کرد. اما مارشال در این رابطه اذعان می‌دارد که «متأسفانه نه اصول کلی تحت عنوان ساختارگرایی وجود دارد و نه حتی کسانی که ساختارگرا نامیده می‌شوند، گروهی همگن را تشکیل می‌دهند-لویی استراوس یک زبان‌شناس بود، آلتوسر یک مارکسیست و لاکان پیرو اندیشه فروید- تا بتوان پساساختارگرایی را در نقطه مقابل آن تعریف کرد. به این جهت هر پژوهشی برای تعریف پساساختارگرایی به مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و یک ماهیت بازمی‌گردد. اما هیچ تعریفی از این بازگشت حاصل نمی‌شود، چراکه از واژه پساساختارگرایی چیزی بیش از فقدان توافق گسترده، و گروه متنوع و چند وجهی از فرضیه‌ها و متفکران به دست نمی‌آید» (مارشال^۱: ۲۰۰۴). به‌رحال نکته مهم در ارتباط میان این دو رویکرد، توجه به زبان و معناست. اما از جمله نقاط افتراق این دو آن است که ساختارگرایی در پی یافتن معنا از درون ساختارهای عمیق، نهفته و بنیادی در متن است؛ در حالی که پساساختارگرایی وجود هرگونه بنیادی و نهفته در پس معنا را انکار می‌کند. ساختارگرایی رسیدن به واقعیت‌های جهان شمول ازلی و برای همه متن‌ها را ممکن می‌داند درحالی که پساساختارگرایی از آشکار کردن علت نهایی و جامع هر چیز می‌گریزد. «ساختارگرایی ادعا می‌کند که زبان ساختاری نسبتاً ثابت، محکم و قطعی دارد؛ اما پساساختارگرایی تفاوت را مشخص‌تر می‌کند تا هرگونه مفهوم ثابت یا معنای یکپارچه را به هم بزند.» (گلن وارد، ۱۳۸۳: ۱۳۳).

1. Marshall

به‌طور کلی می‌توان گفت فیلسوفانی که تحت عنوان پسا‌ساختارگرا شناخته می‌شوند خود را مخالف نسخهٔ مارکسیست اومانیست فلسفهٔ فرانسه و با اعتقاد به ویژگی‌های زیر معرفی می‌کنند:

۱- ایدهٔ پایان فلسفه، از این لحاظ فلسفه به طور مثال می‌بایست با علم مارکسیستی آلتوسری یا تبارشناسی نیچه‌ای جایگزین می‌شد؛^۲ - پارادایم تبارشناسی، وجهٔ هگلی یا نیچه‌ای؛^۳ - نپذیرفتن اندیشهٔ سنتی دریافت حقیقت از طریق مطابقت یا انسجام و جایگزینی آن با اندیشهٔ هایدگری؛ حقیقت به‌عنوان آشکارسازی، که در عین حال وجهٔ پنهان یک گفتمان را نیز شامل می‌شود (با اشاره به آشکار و پنهان مورد نظر دریدا)؛^۴ - حرکت به سوی نظریهٔ ملموس^۱ و تاریخی و دورشدن از نظریهٔ جهانی و کلیت بخش و لذا نفی دیالکتیک هگلی (همان).

در نهایت برای فهم رئوس مطالب ادبیات رویکردهای پست مدرنیستی اصول مشترکی تشخیص‌پذیر است. به منظور وضوح و رعایت ایجاز این ایده‌های مشترک را می‌توان حول نظرات زیر دانست: ۱- نفی فراروایت‌ها^۲: تلاش‌هایی که وضوح فراروایت‌ها از چشم اندازه‌های مدرنیستی را گمراه‌کننده و نهایتاً بیهوده می‌داند.^۳ ۲- نفی بازنمایی‌گرایی^۴: دعاوی که ابتدای دانش را بر «اسطوره پیشینی بودن» یا «متافیزیک حضور» نمی‌پذیرد و به بازنمایی ناپذیر بودن دانش اعتقاد دارد؛^۳ - توجه به غیریت در برابر اشتراک^۵: اهمیت بسیار به یک غیریت چندصدایی^۶ که اشتراک در گفتمان و عمل را نشدنی و/یا خطرناک می‌کند (بیر و لیستن^۷، ۱۹۹۲: ۳۷۳).

1. concrete

2. Against Metanarratives

3. نفی فراروایت یا روایت‌های کلان در واقع نفی کلیت‌ها، و قطعیت‌هایی است که دوران مدرنیته سرشار از آن بود. آنچه به‌عنوان گفتمان مسلط، از مقبولیتی عام و کلی و فراگیر برخوردار بود، تحت عنوان نفی فراروایت مورد انکار رویکردهای پست مدرنیستی به خصوص پسا‌ساختارگرایی واقع شد.

4. Anti-presentationalism

5. Otherness versus Commonality

6. غیریت چندصدایی حاکی از رها شدن از سلطه یک دیدگاه برتر و توجه به دیدگاه‌های رقیب و مخالفت با تقلیل دیدگاه‌های متفاوت به یک دیدگاه مشترک است.

7. Beyer & Liston

۱-۱- مبانی فلسفی رویکرد پساساختارگرایی:

مرور اجمالی مبانی فلسفی پساساختارگرایی با نظر به مرجعیت‌زدایی اخلاقی انجام شده است. زیرا چنین تصور می‌شود که نکات کلیدی و پیش فرض‌های اصلی پساساختارگرایی نسبت به اصول و احکام اخلاقی و مرجعیت آن‌ها از مبانی فلسفی آن استنباط‌پذیر است. از دیگرسوی تبارشناسی مفهوم مرجعیت‌زدایی اخلاقی آشکار می‌کند که پساساختارگرایی پیش فرض‌های اساسی را با الهام از چه رویکردهای فکری سازمان داده است.

از منظر هستی‌شناسی پساساختارگرا، هستی لزوماً امری ایستا، ثابت و جاودانه نیست؛ درعوض با رخداد، مکالمه و تغییر سروکار دارد. مفاهیمی چون وحدت، هویت و مبانی ثابت بنیان‌فکنی شده و آموزه‌هایی چون دگرسانی، تعدد و کثرت‌جانشین آن می‌شوند (قاسمی، ۱۳۸۳: ۱۴). هستی‌شناسی پساساختارگرا با نفی حقیقت عینی و ارجاع آن به برساخته‌های فردی از گفتمان و تأکید بر نقش زبانی و تأکید بر تفسیر به جای حقیقت عینی، کثرت و نسبیّت را بنیان هستی‌شناسی خود معرفی کرده است. این رویکرد، هستی امور را محتمل، بی‌بنیاد، گوناگون، ناپایدار و قطعیت‌نیافته می‌داند. هستی‌شناسی پساساختارگرا ارائه هدف و غایت‌نهایی را بر نمی‌تابد و با نگاهی تکثرگرایانه و فراروایت‌گریز از غایات و اهداف متکثر، فردی و موقت سخن می‌گوید.

در مبنای انسان‌شناسی پساساختارگرا توجه به خود و هویت اهمیت بسیاری دارد. نیچه می‌گوید خود و هویت چیزی پیشین بنیاد و استوار و واجد انسجام نیست، بلکه ساختاری است فرهنگی که در شرایط حاکم بر جامعه شکل می‌گیرد. لذا نباید آن را واجد ماهیتی پایدار دانست. این آموزه اساس تحلیل پست مدرن‌ها در خصوص معنای شخصیت و هویت فرد است (ضیمران، ۱۳۸۵: ۴۱). فوکو معتقد است باید از فنون سلطه که در آن فاعل توسط دیگران از طریق گفتمان‌ها و اعمال به شیء تبدیل شده و مقهور دیگران شده است؛ به فنون خود^۱ چرخشی داشته باشیم یعنی جایی که افراد هویت‌های خود را از طریق اخلاق و صور خودسازی^۲ خلق می‌کنند (بست و کلنر^۳: ۱۹۹۱) لذا «هویت ذاتاً نامتمرکز و سیال است، زیرا

1. Self
2. Self-constitution
3. Best & Kellner

همواره در مناسبات بی‌ثبات، تفاوت شکل می‌گیرد» (جی دان، ۱۳۸۵: ۴۰۹).

مبنای معرفت‌شناسی پساساختارگرا بر شناخت جهان از راه زبان متکی است «به عبارت دیگر، از راه زبان واقعیتی درک نمی‌شود، بلکه زبان، همان واقعیتی است که درک می‌شود. به عقیده فوکو، واقعیتی وجود ندارد، هر آنچه هست، زبان است و آنچه درباره آن صحبت می‌کنیم، زبان است و ما درون زبان سخن می‌گوییم» (وبستر، ۱۳۸۲: ۳۰۵). این رهیافت، جهان را عالمی ناهمگن و نامتجانس بر ساخته از خیل کثیر تأویل‌ها و تعبیرهایی می‌داند که در آن، معرفت و حقیقت، اموری امکانی هستند و به همین دلیل، سرانجام قطعیت‌ناپذیر هستند. بنابراین، مطابق این رویکرد، «هر شناختی وابسته به زمینه و دیدگاه است؛ و هرگونه ادعای در اختیار داشتن فارغ از دیدگاه معین، ادعایی تعصب‌آمیز و ماهیتاً تمامیت خواهانه است» (تاجیک، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

در حوزه ارزش‌ها، پسامدرن هر نوع صورت‌بندی مثبت اصول اخلاقی را در گفتمان اخلاق معاصر تکذیب می‌کند. با ساخت‌شکنی از فراروایت‌های سنتی، پست‌مدرنیست‌ها طالب نقد نیچه‌ای و هایدگری اخلاق اومانستی و تأیید خوشایند «بازی آزاد» هستند. دوم این که آن‌ها علم اخلاق را برحسب حساسیت و احساس مسئولیت نسبت به «دیگری» و «تفاوت» تعریف می‌کنند. طرفدارانش معتقدند که تکذیب فراروایت‌های مدرن راهی به سوی «دیگری» می‌گشاید، که به‌طور معمول به حاشیه رانده شده و در تفکر و رویه اجتماعی تحت فشار بوده است (رایو^۱: ۲۰۰۱) از این منظر قضاوت به هر شکلی درباره دعاوی اخلاقی اساساً نامناسب است و نشان از سوء فهم بنیادین نسبت به ماهیت این پدیده دارد. اخلاق جلوه‌ای از تلاش‌های ذهنی ماست برای تعیین ارزش در یک جهان عاری از ارزش ذاتی (فگن^۲: ۲۰۰۵: ۸۱) بر این مبنا نیچه ارزش امور را به انتخاب ارزش‌گذار می‌بیند «او اساساً با ارزش فی نفسه برای امور مخالف است و برآن است که هیچ چیز در ماهیت خود ارزش‌بار نیست زیرا ماهیت، فارغ از ارزش است، اما قابلیت پذیرش ارزش را داراست» (نیچه^۳: ۱۹۷۴: ۳۰۱)

در اینجا پس از مروری بر مبانی فلسفی پساساختارگرایی و تأمل در آن‌ها از زاویه اندیشه

1. Ryu
2. Fagan
3. Nietzsche

مرجعیت‌زدایی، بنا به ضرورت بحث، با محور قرار دادن مضامینی از ارزش‌شناسی پساساختارگرا که مشعر بر مرجعیت‌زدایی از اصول و احکام اخلاقی است همچون: نفی ارزش ذاتی، تأکید بر کثرت و تنوع ارزشی، نفی رویکرد اکتشافی به ارزش، هم سطح‌نگری ارزش‌ها، فردی دیدن ارزش‌ها، متغیر و نسبی دیدن ارزش‌ها، تأکید بر ارزش‌گذار به جای ارزش، نفی معیار و ملاک برای ارزش و لذا نفی امکان قضاوت ارزشی؛ با نگاهی تبارشناختی پیشینه مبانی ارزش‌شناختی پساساختارگرایی در برخی از نهضت‌های فکری سلف بررسی می‌شود.

۱- مبانی فلسفی مرجعیت‌زدایی از اخلاق:

نهضت‌های فکری زمینه‌ساز اندیشه مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا:

هدف این بخش از پژوهش حاضر کاوش و جستجوی پیشینه فلسفی اندیشه مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا است تا از رهگذر برآورد کلی نگاه رویکردهای سلف به ارزش، اخلاق و مرجعیت، اولاً به پیش‌فرض‌های مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا؛ و ثانیاً به استخراج مؤلفه‌های مرجعیت‌زدایی از مبانی فلسفی پساساختارگرایی دست یابد در بحث از واکاوی مبانی فلسفی اندیشه مرجعیت‌زدایی لازم است نهضت‌ها و رویکردهای فکری که در جهت مخالفت با پذیرش هرگونه مرجعیت و اقتدار بنیان نهاده شده‌اند و در نقطه مقابل نظام‌های مرجعیت‌طلب یا دارای اتوریته قرار می‌گیرند محور بررسی و مطالعه واقع شوند. نهضت‌هایی که عموماً مولود عصر رنسانس و مدرن هستند، نهضت‌هایی چون اومانیزم، لیبرالیسم، آنارشیسم و سکولاریسم که هر یک به نوبه خود به‌عنوان زمینه‌ساز ظهور اندیشه مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا تأمل‌پذیر هستند.

اومانیزم و مرجعیت‌زدایی:

هستی‌شناسی اومانستی در راستای طبیعت‌گرایی‌ها و مادی‌گرایی‌های سنتی برای جهان‌بینی‌هایی که در آن‌ها ماورالطبیعه‌گرایی نقشی ایفا می‌کنند، هیچ جایگاهی را باقی نمی‌گذارد. بنابراین، دوگانه‌گرایی‌های متافیزیکی که جهان را به دو قلمرو مجزای مادی و معنوی و نیز وجود انسانی را به دو ماهیت مجزا تقسیم می‌کنند و بدینسان یک روان‌شناسی دوگانه و یک اخلاق دوگانه را اجتناب‌ناپذیر می‌سازند، از منظر انسان‌گرایی انکار



می‌شوند.» (لمانت^۱، ۱۹۹۷).

در بینش دینی، انسان از یک قوه تمیز درونی به نام وجدان بهره‌مند است که می‌تواند به وسیله آن خیر را از شر تمیز و تشخیص دهد. لیکن وجدان از نظر اریک فروم به‌عنوان یک اومانیزست در دو حیطه: وجدان مرجعیت‌گرا و وجدان اومانیزستیک مطرح می‌شود: وجدان مرجعیت‌گرا^۲ صدای مرجعیت و اقتدار بیرونی است که به صورت ندای درونی درآمده است. والدین، دولت یا هرکسی که در فرهنگی مرجع قدرت می‌شود؛ مادام که روابط مردم با مراجع قدرت، ظاهری و بدون ضمانت اخلاقی باشد نمی‌توانیم از وجدان سخن بگوییم؛ این رابطه صرفاً مصلحت‌آمیز و مبتنی بر ترس از تنبیه و امید به پاداش بوده و همواره متکی به حضور مراجع قدرت است (فروم، ۱۳۸۵: ۱۶۱). در حالی که وجدان اومانیزستیک صدای درونی شده^۳ مرجع قدرتی نیست که مشتاق خشونت‌گرا^۴ باشد و از ناخشنودیش بیمناک باشیم (همان: ۱۷۶). وجدان اومانیزستیک بیان‌کننده سود شخصی و درستی انسان است (فروم، ۱۳۸۵: ۱۷۸).

معیار ارزش‌ها و داور نهایی خوب و بد در اخلاق اومانیزستی خوشی و رنج حاصل از عمل است. «در مورد تشخیص صحت و سقم امور از منظر اومانیزم، نه کسی می‌تواند دیگری را سرزنش کند و نه به او درباره عمل صحیح‌القایی انجام دهد این امور کاملاً وابسته به خود شخص است. ارزش‌ها ابداعات انسانی هستند» (نورمن^۴، ۲۰۰۴: ۹۰).

بدون تردید اومانیزم در عین آن که به‌عنوان نیای مکاتب فکری متنوع عصر مدرن و روشنگری تأمل‌پذیر است؛ سرچشمه یا دست کم تشدیدکننده رویکردهایی همچون: شک‌گرایی^۵ و پوچ‌گرایی^۶ است که نفوذ اثرات مخرب آن‌ها در ارزش‌شناسی پساساختارگرا، مقوم اندیشه مرجعیت‌زدایی است. شک‌گرایی اخلاقی دست‌یابی به معرفت درباره اخلاق،

1. Lamont

۲. واژه مرجعیت‌گرا در ترجمه authoritarianism استفاده شده است این واژه در متن مورد ارجاع به قدرت‌گرا ترجمه شده است.

3. internalized

4. Norman

5. Skepticism

6. nihilism

درباره درست و نادرست، خوب و بد، فضیلت و رذیلت را یا به طور کلی منتفی یا تنها بخشی از آن را ممکن می‌داند.

از دیگر سوی شک‌گرایی اومانستی در دامان خود «پوچ‌گرایی» را چه به‌عنوان یک جریان فکری مستقل و چه اندیشه‌ی جانبی مورد تأیید رویکردهای فکری همچون اگزیستانسیالیسم نیز پرورش داد. پوچ‌گرایی اخلاقی امکان هر توجیه یا نقد و قضاوت اخلاقی را رد می‌کند. بر این اساس اعتقاد به اصول ثابت اخلاقی، پوششی است برای خودپویی خودمحوارانه^۱. لذا رهاشدن از بار مسئولیت در قبال عواقب اعمال، فرار کردن از اندیشیدن و تدبیر در پیامد و نتایج اعمال پیش از ارتکاب به آن‌ها، خودفریبی برای خاموش کردن ندای وجدان و منطق، از عواقب نیهیلیسم است.

لیبرالیسم و مرجعیت‌زدایی:

لیبرالیسم بر جنبه فردگرایانه اخلاق تأکید دارد. ارزش‌ها از این منظر در حوزه انتخاب و تعهد فردی قرار می‌گیرند. آیریس مرداک در این ارتباط می‌نویسد: «ارزش به دنیای درونی کارکردهای واقعیت، یعنی دنیای علم و قضایای وابسته به واقعیت تعلق ندارد. بنابراین، باید در جای دیگری به دنبال آن بود. ارزش، به نوعی به اراده انسان وابسته است و ارزش‌ها که پیش از این به مفهومی در عالم اعلی وابسته بود، به دامان اراده انسان سقوط می‌کند. هیچ واقعیت متعالی وجود ندارد. تصور از «خوب»، تعریف‌ناپذیر و تهی است و انتخاب انسان می‌تواند آن را پر کند» (مرداک^۲: ۱۹۷۰).

لیبرالیسم زمینه «خودمحواری ارزشی» را در پوششی زیبا و جذاب تحت عنوان اراده آزاد انسان و مسئولیت ابراز می‌دارد. تأکید بر تمایز واقعیت-ارزش از دو منظر برای لیبرالیسم از اهمیت فوق العاده بهره‌مند است: «اول آن که همزیستی نظریه اخلاقی لیبرالی را با علم و اثبات‌گرایی میسر می‌کند» و اخلاقیات را نیز ویژگی تجربی و علمی می‌بخشد و بدین ترتیب عینیت به عامل ضروری برای اخلاق تبدیل می‌شود. لذا اخلاقیات به چیزی محدود می‌شود که مورد تمایل یا تنفر است. بدین معنا که «رفتار انسان اساساً از طریق امیال و تمنیات او تعیین

1. egoistic self-seeking
2. Murdoch

می‌شود. خردمندان‌ترین و واقع‌گرایانه‌ترین شیوه، درک و قبول این مطلب است که هر کسی آنچه را دوست دارد «خوب» می‌نامد» (بلاستر، ۱۳۷۷: ۲۴). دوم آن که تمایز بین واقعیت - ارزش تأییدی است برای اندیشه مرجعیت‌زدایی از اخلاق و ترویج اندیشه خودمحوری اخلاقی. از این رو فرد ملزم به پذیرش مرجعیت نهادهای دینی و دنیوی در تأیید ارزش‌ها و صدور فرمان‌های اخلاقی نیست و هیچ تعهدی نسبت به هیچ مرجعی جز میل یا بیزاری خود ندارد.

آنارشسیسم و مرجعیت‌زدایی:

آنارشسیسم نهضت فردگرایی و اختیار است به این معنا که هر فرد انسانی را قابلیت اندیشیدن و تصمیم‌گیری درباره خود می‌دهد تا آنجا که هیچ مرجعی خارج از وجود او نمی‌تواند نقش تعیین‌کنندگی، هدایت و اقتدار داشته باشد. اساس مخالفت آنارشسیست‌ها را مخالفت با اقتدار و قدرت نظارت و کنترل‌کنندگی تشکیل می‌دهد که به هر شکلی فرد را مجبور می‌کند که به صورتی متفاوت از انتخاب خودش عمل کند.

ظهور آنارشسیسم در تاریخ پرفراز و نشیب بشر، نشان‌دهنده رشد انسان‌گرایی و توجه ویژه به توانایی‌های او بود. انسان در این برهه می‌خواهد دامنه دخالت و عملش را در اداره امور خود و جامعه‌اش گسترش دهد. اصول بنیادی اعتقادات آنارشسیست‌ها این است که فطرت بشر برخیر و صلاح استوار است و انسان اصولاً موجودی اجتماعی است و بایستی فارغ از قید و بندهای حکومت، آزادانه در امر تولید و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شرکت کند. برخی معتقد هستند که «آنارشسیسم یک علم اخلاق است و هسته اخلاقی آنارشسیسم این ادعا است که همه اشکال مرجعیت اجباری از نظر اخلاقی محکوم هستند. این یک تجویز یا یک توصیه نیست، بلکه بیشتر یک قضاوت ارزشی است که به طور قطع اظهار می‌دارد که مرجعیت اجباری ماهیتاً مضر و بی‌اعتبار است». (یون، ۲۰۱۰: ۵۲) فرام در ارتباط با مرجعیت می‌گوید: مرجعیت مطلقه استقلال روان‌شناختی و اخلاقی - توانایی فرد برای فکرکردن و عمل کردن مطابق با خرد و وجدان خویش - را نقض می‌کند (فرام، ۱۹۸۶: ۱۰) و اما گلدمن^۳ آن را ناقض

1. Jun
2. Fromm
3. Goldman

عزت نفس و استقلال فرد می‌داند (گلدمن، ۱۹۹۸: ۷۲).

آنارشسیسم نیز، به‌عنوان شاخه دیگری روئیده از ریشه اومانسیسم و اصالت انسان است. آنارشسیسم را نمی‌توان از شک‌گرایی، پوچ‌گرایی و لیبرالیسم به‌طور قطع جدا کرد. پیش‌فرض مشترک میان این رویکردهای فکری و آنارشسیسم در اصالت انسان و اعتماد به توانایی اوست. براین اساس اتکای به اصول پیشینی، قطعی و ثابت مردود است. اما یکی دیگر از حلقه‌های زنجیره مرجعیت‌زدایی، سکولاریسم است که آن هم با مبنایی اومانستی شاید با وضوح بیشتری نسبت به زدودن مرجعیت چه از حوزه دین و چه از حوزه ارزش‌ها اقدام کرده است. پیش‌فرض اعتماد به توانایی بشر در این رویکرد نیز نمودی قطعی دارد. چنین به نظر می‌رسد که این رویکردها علاوه بر داشتن پیش‌فرض مشترک، هریک به تنهایی می‌توانند در جایگاه معرف یکی از مهم‌ترین پیش‌فرض‌های اومانسیسم ظاهر شوند.

سکولاریسم و مرجعیت‌زدایی:

مفهوم مرجعیت‌زدایی در بطن سکولاریسم نهفته است و در واقع چه از بعد معنای فلسفی و چه معنای اجتماعی، سخت هسته آن را تشکیل می‌دهد. معنای فلسفی سکولاریسم اشاره به داشتن این باور است که با به‌کار بستن اصول اخلاقی زندگی انسان‌ها بدون رجوع به خداوند و دیگر مفاهیم ماوراءطبیعی به‌گونه بهتر پیش می‌رود؛ و معنای اجتماعی سکولاریسم حاکی از پدیدار شدن آن چنان حالتی در جامعه است که در آن پندارهای مذهبی نه در حل مسائل گوناگون کنونی به کار می‌روند و نه این مسائل بر بنیاد این پندارها قابل حل هستند.

ارتباط میان پساساختارگرایی با اندیشه سکولاریسم تردیدناپذیر است. از جمله ویژگی‌های مشترکی که بین این دو رویکرد می‌توان به آن توجه کرد تأکید بر عنصر تغییر و تنوع و نیز نفی فراروایت‌های دینی و تمایل به جدایی عرصه‌های معرفتی و موقعیتی دیدن ارزش‌ها، نفی هرگونه اقتدار نظارتی و تأکید بر گسست است. تمایل به فردیت و خودمحوری در تعیین ارزش‌ها؛ به عبارت دیگر نسبت‌گرایی ارزشی مبتنی بر چشم اندازگرایی نیز نمونه بارز دیگر اشتراک این دو دیدگاه است. قدرت‌ستیزی اگرچه به وفور در اشارات پساساختارگرایی بروز و ظهور دارد، اما عامل کانونی در اندیشه سکولاریسم نیز بوده است.

در نهایت بار دیگر تأکید می‌شود که انسان‌های هر عصر خرمی را درو می‌کنند که

گذشتگان بذر آن را پاشیده‌اند و محصول به‌دست آمده حاصل فرایندی تاریخی است. پس بر این مبنا و مطابق با نتایج حاصل از بررسی برخی رویکردهای فکری سلف می‌توان چنین نظر داد که اومانیسیم هسته مرکزی و قوام دهنده نظرات منجر به مرجعیت‌زدایی اخلاقی پساساختارگراست. بخش دیگری که می‌تواند در این نگاه تبارشناختی ثمربخش این پژوهش باشد، مروری بر مهم‌ترین نگرش‌های ارزشی موجد اندیشه مرجعیت‌زدایی از اخلاق است.

نگرش‌های ارزشی موجد اندیشه مرجعیت‌زدایی:

رهیافت کلی به رویکردهای فکری زمینه‌ساز اندیشه مرجعیت‌زدایی از اخلاق، ابتدای آن‌ها را بر نگرش‌های ارزشی مشابه آشکار می‌کند. نگرش‌هایی چون کثرت‌گرایی، نسبیت‌گرایی و سودمندگرایی که موجد اندیشه مرجعیت‌زدایی از اخلاق هستند.

کثرت‌گرایی ارزشی وجود ارزش‌های متکثر تقلیل‌ناپذیر به ارزشی محوری، اصیل و برتر را مطرح می‌کند. «نکته اساسی در این نوع نگرش به ارزش، موقعیتی دیدن ارزش‌هاست. ویژگی دیگر کثرت‌گرایی ارزشی باور به تضاد حل‌نشده میان ارزش‌ها است. در واقع مهم‌ترین چالش کثرت‌گرایی ناتوانی از حل تضاد میان ارزش‌هاست. در حالی که این مشکل در نگاه وحدت‌گرایی با ایجاد یک نظام مرجعیت ارزشی به راحتی حل می‌شود (ککز: ۱۹۹۳) کثرت‌گرایی در سطوح مختلف به مرجعیت‌زدایی از اخلاق منجر می‌شود: در سطح بنیادی، «ارزش‌ها را از اساس متکثر می‌داند به عبارت دیگر هر چیزی به جهت خاصی خوب است پس نمی‌توان یک معیار برای ارزشمند بودن ارائه داد.» (تامسن: ۱۹۹۷). در سطح هنجاری، ملاک ارزش، سودمندی هرچه بیشتر آن است (مور، ۱۹۰۳)؛ و در سطح داوری و قضاوت با تأکید بر معیارهای متعددی برای قضاوت ارزشی عملاً وجود و ضرورت اصول اخلاقی و مرجعیت آن را نفی کرده؛ امکان قضاوت اخلاقی را منتفی می‌کند.

نسبیت‌گرایان با کثرت‌گرایان درباره این که همه ارزش‌ها موقعیتی هستند و هیچ ارزش برتری وجود ندارد توافق دارند، اما نسبی‌گرایان برخلاف کثرت‌گرایان اعتقاد دارند که همه

1. Kekes
2. Thomson
3. Moore

ارزش‌های موقعیتی قراردادی هستند. آن‌ها بر این باور هستند که همه ارزش‌ها محصول آداب و رسوم، اعمال و اعتقاداتی هستند که در یک سنت خاص رخ داده‌اند و مرجعیت هیچ ارزشی را خارج از زمینه سنتی آن نمی‌پذیرند. نسبی‌گرایی اخلاقی نسبت به کثرت‌گرایی ارزشی از شیوع بیشتری در میان رویکردهای فکری مختلف بهره‌مند است. به هر حال نتیجه مشترک کثرت‌گرایی و نسبی‌گرایی اخلاقی عدم امکان قضاوت اخلاقی به دلیل فقدان یک ملاک داوری مشترک است که خود نشانه نفی مرجعیت اخلاقی است.

محوریت فرد و نگاه ذهن‌گرایانه به ارزش‌ها مؤید سودمندگرایی ارزشی است. اعتقاد پراگماتیستی درباره بیشترین سود برای بیشترین افراد پوششی موجه بر چهره سودمندگرایی اخلاقی است. رویکردهای فکری که با محوریت فرد و توانایی فردی در بستر اندیشه اومانسیم رشد کرده است در حوزه ارزش‌ها نمی‌تواند از ایده اصلی نگرش سودمندگرایی جدا باشد. «مطابق نظرات دیوید هارتلی ایده‌های لذت و درد عقلانی تنها منبع کنش انسانی هستند. چنانچه پیامدهای یک فعل و کنش در ذهن فرد همراه باشد با لذت عقلانی فرد خواستار انجام آن خواهد شد و در صورت همبستگی با درد عقلانی فرد در صدد دفع آن بر می‌آید (هیبری^۱: ۱۹۹۴). به این معنا، اخلاق یعنی «لذت‌گرایی خودمحور^۲».

پیش فرض‌های اندیشه مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا در اخلاق

تبارشناسی اندیشه مرجعیت‌زدایی از اخلاق، اساسی‌ترین پیش فرض‌های رویکرد پساساختارگرایی را در این زمینه آشکار می‌کند که عبارت هستند از: «کثرت، شک و تردید، قدرت ستیزی، و تحدید ناپذیری». هریک از این پیش فرض‌ها می‌تواند به یکی از اهداف رویکرد پساساختارگرایی در حوزه اخلاق معطوف باشد. تأکید بر کثرت به هدف از بین بردن سلسله مراتب و تقابل‌های دوتایی و توجه به حواشی و دیگری. شک و تردید به هدف ابداع‌گرایی، شکستن قلمروها و قطعیت‌های از پیش متعین و توجه به موارد امکانی از طریق تردید در صحت و قطعیت موارد حاضر. قدرت ستیزی به منظور نفی فراروایت‌ها و نفی اشکال مختلف اعمال قدرت که باور به مرجع یا مراجع ارزش‌گذار یکی از آن اشکال است.

1. Hiiry
2. egoistic hedonism

تحدیدناپذیری به هدف امکان‌صیوررت و حرکت مداوم، تغییر و نوشدگی. از تأمل بر پیش فرض‌های اساسی و اهداف آن می‌توان به مؤلفه‌های اساسی مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا دست یافت. مؤلفه‌های اساسی هر رویکرد عنصری هستند که سخت هسته نظری آن رویکرد را تشکیل می‌دهند. استخراج مؤلفه‌های مرجعیت‌زدایی در اخلاق به جهت فهم عمیق‌تر و بهتر این اندیشه و مخاطرات آن برای حوزه اخلاق ضروری است.

مؤلفه‌های اساسی مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا در اخلاق:

مؤلفه نفی قواعد بنیادی و کلی: از دیدگاه پساساختارگرا هیچ گونه قاعده و قانون بنیادی و تغییرناپذیری وجود ندارد و چون فلسفه به پایان خود رسیده است هرگونه قاعده، تعبیری محسوب می‌شود که قدرت مداران در سایه نظام گفتمانی خویش به آن ارزش و کارمایه عملی بخشیده‌اند (ضمیران، ۱۳۷۸: ۳۶ و ۳۷). پساساختارگرایی یکی از رویکردهای ضد بنیادگراست که با مبانی و اصول ثابت، قطعی و کلی در ستیز است. نفی روایت‌های کلان و جایگزینی آن‌ها با روایت‌های خرد و محلی یکی از مشخصه‌های اساسی رویکردهای فکری پست مدرنیستی است که چرخشی از کلیت به جزئی‌نگری و از عمق به سطح دارند. «ضد بنیادگراییانی چون جان دیویی و ریچارد روتی و ابطال‌گراییانی چون کارل پوپر دست یافتن به قواعد متقن و بنیادین را نفی کرده‌اند. دریدا نیز با اندکی تفاوت پیرو همین ایده است. دریدا نه فقط معتقد است که ما نمی‌توانیم به یقین برسیم، بلکه معتقد است ما هرگز به مبنای مطلق و مطمئن دست نخواهیم یافت» (مارشال، ۲۰۰۴: ۳۲).

مؤلفه وارونگی^۱ و نفی تقابل‌های دوگانه: معکوس کردن تقابل‌های دوتایی و اهمیت دادن به آنچه درجه دوم محسوب شده و تقبیح شده است و قراردادن آن در رتبه نخست و تقدیر از آن. در وارونگی، نوع نگاه ارزشی به امور دگرگون می‌شود. تقدم و تأخر به معنای ارزشمند و بی‌ارزش، لاجرم با محور قرار دادن یک امر کانونی رخ می‌دهد. مؤلفه وارونگی در واقع می‌تواند عکس‌العمل تدافعی در برابر پذیرش مرجعیت در حوزه اخلاق معرفی شود. بدون تردید تقابل‌های دوگانه به نسبت دوری و نزدیکی به یک محور و کانون مورد توافق

ساخته می‌شوند. انتخاب خوب یا بد ناظر به پیش فرض‌ها یا مبانی کلی هستی‌شناختی در حوزه ارزش‌هاست که با محوریت آن‌ها صفت خوب یا بد معنا می‌یابد. لذا در این جا دو اصل از رویکرد پساساختارگرایی مطرح می‌شود: یکی نفی متافیزیک حضور و دیگری مرکززدایی. حضور و وجود چنین مبانی متافیزیکی برای تشخیص خوب/بد، حسن/قبح ضروری است و از دیگریسوی این مبانی نقطه ثابت، استوار، کانونی و ارشمیدسی است که تقدم و تأخر را با مقیاس آن تعیین می‌کنند؛ در حالی که این هر دو در تقابل با اندیشه پساساختارگرایی است.

مؤلفه گسست و فقدان تداوم^۱: ناپیوستگی‌ها، پراکندگی‌ها و گذار، از مؤلفه‌های مرجعیت‌زدایی از اخلاق است؛ در حالی که مؤلفه اساسی مرجعیت پیوستگی، ارتباط، ارجاع و نیز نقاط مشترک و اتکاپذیر است. گسست و فقدان تداوم، به معنای نفی حرکت خطی و روند قابل پیش‌بینی؛ امکان بازگشت و تکرار را منتفی می‌کند. در حوزه متن رابطه مؤلف با متن گسیخته شده، راه برای عبور از معنای مورد نظر مؤلف گشوده می‌شود. با شکستن اقتدار و حضور مؤلف، نسبیته متکثر از فهم متن فراهم می‌آید. چرا که حضور همیشه تحدید کننده است. گسست در حوزه ارزش‌ها به معنای محلی شدن و اختصاص ارزش به دوران و فرهنگ خود است؛ سخن گفتن از ارزش‌های اصیل، همگانی و جاودان با ابتدای بر این مؤلفه بی‌معنا می‌شود.

مؤلفه ناهمگونی و مغایرت^۲: اصل دیگر بودگی^۳ با صحنه‌گذاردن بر مؤلفه ناهمگونی قابل طرح است. در فرهنگ غرب بیان دوگانگی‌ها نشان برتری یکی بر دیگری بوده است، اما این تمایز از دیگریسوی به یک دیالکتیک حاکم بین آن‌ها نیز اشاره دارد. بدین مضمون که معنای یکی بدون دیگری مخدوش می‌شود: چنان که معنای درون بدون بیرون و معنای آشکار بدون پنهان، درست بدون غلط؛ خودی بدون غیرخودی، یا به طور مثال «بدون طبیعت، فرهنگ فاقد معنی است؛ با این وجود فرهنگ در چالشی مستمر برای نفی طبیعت است (تاجیک، ۱۳۸۶: ۸۴). از این رو پساساختارگرایی با تأکید بر ویژگی تفاوت، رویه‌های دیگر را که به دلیل ناهمگونی به حاشیه رانده شده بودند به مرکز توجه می‌آورد و معتقد است بسته ارزشی که ارزش‌های

-
1. rupture and discontinuity
 2. heterogeneousness and repugnance
 3. otherness



نشان‌دار شده‌ای را در اختیار عموم بگذارد و تجویز همگانی کند، عده‌ای را شایسته تقدیر و گروهی دیگر را سزاوار تقبیح کند، عدالت را در حق گروه اقلیت متفاوت اجرا نمی‌کند و «اراده معطوف به خواست» ایشان را مورد حمله قرار می‌دهد. «بدین ترتیب هیچگونه فرازبان همگانی و جهانی و هیچگونه سازگاری یا توافق همگانی وجود ندارد» (نوذری، ۱۳۷۹: ۶۶).

مؤلفه ابداع‌گرایی^۱: «هیچگونه روش استاندارد برای سنجش و مقایسه شناخت در بازی‌های زبانی و پارادایم‌های مختلف وجود ندارد. ویژگی این رویکرد عبارت است از تغییر دائمی چشم‌اندازها بدون هرگونه معیار مشترک و افق‌های دائماً در حال تحول» (همان). توجه به تنوع و تغییر و سرور و شادمانی ناشی از ابداع قواعد جدید بازی، نوین‌گرایی مداوم پساساختارگرایی را متجلی می‌کند. مطابق نظر کاپوتو (۱۹۹۷) «بهترین نظر در مورد شالوده شکنی، ابداع‌گرایی است» از آن‌روکه با گریز از تصلب ساختارها در پی بازاندیشی، تأمل دقیق‌تر و دیگرگونگی است، تا پیوسته اثری تکرار نشدنی باشد. اصل «همه چیز ممکن است^۲» فایربرد، خبر از فضای گشوده برای هر بدعت دارد. ابداع‌گرایی نتیجه قدرت‌ستیزی و ضد اقتدارگرایی است که در پی شکستن سیطره، قدرت، اقتدار و کلیت فراروایت‌گونه ساختارها حاصل می‌شود. با چنین نگاهی عرصه اخلاق نیز بایستی از مرجعیت اصول پیشینی، فراگیر و همیشگی زدوده شود.

مؤلفه ابهام و پیچیدگی^۳: میل به ابهام و پیچیدگی یکی دیگر از مؤلفه‌های مرجعیت‌زدایی پساساختارگراست که از باور به تئوری توطئه برمی‌خیزد. از آنجا که ارائه احکام اخلاقی، ناشی از «اراده معطوف به قدرت» دانسته می‌شود سرگردانی و تردید انسان پساساختارگرا نسبت به صحت و حقیقت، پایانی نخواهد داشت. پیامد این سرگردانی و تردید مداوم یا گریز به دامن کثرت‌گرایی است یا پناه بردن به پوچ‌گرایی. تمایل به رمزآلود دیدن و چندمعنایی همه چیز و ترویج خودمحموری برای رمزگشایی و یافتن معنا، بر ابهام و پیچیدگی جهان پساساختارگرا می‌افزاید. اخلاقیات نیز کدها و نشانه‌هایی است که باید توسط هر فرد - بدون در دست داشتن هیچ معیار و طرح متعین و قطعی - به تنهایی گشوده و شناخته شود. هرچند که با

-
1. intentionalism
 2. Anything Goes
 3. obscurity and complexity

پذیرش مرجعیت بخش عظیمی از ابهام‌زدگی عامل برطرف شده زمینه اضطراب و تشویش زدوده می‌شود، از منظر پساساختارگرایان «نباید خیال کرد که جهان چهره خواندنی خود را به سوی ما برمی‌گرداند و کار ما تنها کشف آن است؛ جهان همدست شناسایی ما نیست. خداوند قادر متعالی در قلمروی که گفتار را به نفع ما بچرخاند، در کار نیست. گفتار را باید چونان خشونت در نظر گرفت که ما نسبت به اشیاء روا می‌داریم. یا باید آن را چونان پراتیکی دانست که ما به اشیاء تحمیل می‌کنیم، و در این پراتیک است که رویدادهای گفتار، اصل قاعده‌مندی خود را بازمی‌یابند» (فوکو، ۱۳۸۴: ۴۷).

مؤلفه نظارت‌گریزی: آنچه جنبه این همانی را ترویج دهد بعد نظارت را پرورش می‌دهد. این همانی با ارائه الگو و مدل به‌عنوان معیار عمل می‌کند، بدون ارائه معیار، کنترل و نظارت معنایی ندارد. نظارت‌گریزی مؤلفه‌ای است که مستقیماً به مرجعیت‌زدایی ناظر است. نظارت حربه‌ای است برای اعمال قدرت و کنترل؛ خواه در نقش دولت و حکومت، خواه در نقش نهاد دینی و متون مقدس، خواه در نقش معلم یا در نقش پدر و سرپرست خانواده. نفی پدرسالاری^۱ یکی از اصول پساساختارگرایی است که هدف آن نفی نظارت، هدایت و کنترل بیرونی است. فوکو نمونه‌هایی از نظارت را، که از درون گفتمان اعمال می‌شود، با اصطلاحات «تفسیر»، «مؤلف»، و «انضباط» معرفی می‌کند و مفاهیمی مانند «تبعیت» یا «انقیاد» را اجزاء قدرت می‌داند و بیان می‌کند: «البته این نکته قابل ذکر است که قدرت همیشه از طریق اجبار، زور، سرکوب و تحمیل وارد عمل نمی‌شود، بلکه شرایط به گونه‌ای مهیا است که ما با میل و علاقه انقیاد را می‌پذیریم» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ص ۶۲).

مؤلفه خطاگرایی: پسامدرن به یک مفهوم محلی می‌اندیشد و در مقابل یقین و اطمینان، خطاگرایی و محتمل بودن را قرار می‌دهد (کار^۲، ۱۹۹۵: ۲۸). زیرا به دنبال کشف حقیقت نیست و معتقد است ما نمی‌توانیم مدعی شناخت حقیقت باشیم زیرا پراکندگی، تکثر، نسبیّت، فقدان قطعیت و ابهام مقوله‌ها، فکر وجود حقیقت منسجم و قابل دستیابی را متزلزل می‌کند. پس باید آماده پذیرش خطا بود که محتمل‌ترین امر قریب به وقوع است. در حوزه ارزش، خطا امری

1. non-paternalism
2. fallibilism
3. Carr



اجتناب‌ناپذیر است زیرا صحت امور، متعین و ضروری نیست.

مؤلفه نام‌گرایی: نام‌گرایی در حوزه اخلاق به این مطلب تأکید دارد که خیر و شر اموری ذاتی نیستند و اتصاف امور به خیر و شر به صرف نام‌گذاری ما صورت می‌گیرد. این ما هستیم که بر اموری نام خیر و بر برخی دیگر نام شر می‌نهمیم. پس‌اساختار‌گرایان با تاریخی دانستن ساختارها به تحول آن‌ها در طی زمان و مکان معتقد هستند. بنابراین، معتقدند نام ساختار صرفاً عنوانی است که در پس آن هویت‌های متکثری نقش‌آفرینی می‌کنند. از نظر فوکو «امور ماهیتی ندارند یا ماهیت آن‌ها به گونه‌ای تدریجی از صورت‌های بیگانه با هم ساخته شده است» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۰۹). فوکو هیچگونه معنای پایدار، جهانی و تغییرناپذیری را در پس واژه‌ها قرار نمی‌دهد او می‌گوید: «بی شک باید نام‌گرا بود. قدرت، نهاد نیست، ساختار نیست، نوعی قدرتمندی نیست که برخی از آن برخوردار باشند، قدرت نامی است که به یک موقعیت استراتژیک پیچیده در جامعه‌ای معین اطلاق می‌شود» (فوکو، ۱۳۸۶: ۱۰۹) به این دلیل یک امر واحد می‌تواند در زمینه‌ای خیر و در زمینه‌ای دیگر شر محسوب شود. زیرا حسن و قبح و خیر و شر اموری غیربنیادین و سطحی است و چیزی جز نامی که ما به آن‌ها می‌دهیم نیست.

مؤلفه ضدبازنمایی‌گرایی: ساز و کار اندیشه مرجعیت، بازنمایی است. بدین سان که «تفکر بازنما و حصولی، از طریق همانندی عمل می‌کند. کار آن ایجاد ارتباط میان قلمروهایی است که نظمی متقارن دارند. قوه داورى نگهبان این همانندی است. این قوه، نظارت بر کارکرد صحیح این سه قلمرو متمایز را از آن خود می‌داند. هدف آن نیز نفی است: الف الف است و ب نیست.» (تاجیک، ۱۳۸۶: ۸۵) بازنمایی از آن رو که همسانی را بر ناهمسانی مقدم می‌شمارد، قائل به امر پیشینی و قابل ارجاع است که در آیینۀ آن امر صحیح از ناصحیح نمایان می‌شود. در حالی که عرصه پس‌اساختار‌گرا عرصه بروز و ظهور آنی و دگرگونی در لحظه دیگر است. نگرش‌های ارزشی کاملاً وابسته به فرهنگ، دوران و بازی زبانی است که در آن درگیر شده است. بازنمایی به معنای الگوگرینی و معیارپذیری است و این دوهمان است که پس‌اساختار‌گرایی برنمی‌تابد. «ضدبازنمایی‌گرایی اساس و بنیاد پس‌اساختار‌گرایی است. این اصل بیان می‌دارد که مردم در شرایط یکسان نباید به اعمالی متعهد شوند که نوع خاصی از زندگی

را چه ذاتاً برتر و چه پست‌تر توصیه می‌کند (می^۱، ۱۹۹۵: ۴۸).

مروری بر نقدهای وارده بر مرجعیت‌زدایی اخلاقی

هرچند بررسی انتقادی درباره مرجعیت‌زدایی اخلاقی مستلزم پژوهشی مجزاست؛ سعی بر آن بود که در این مجال اندک، ابتدا از منظر نقد درونی به برخی از تناقضات درونی مرجعیت‌زدایی اخلاقی پسااختارگرا اشاره شود؛ پس از آن از منظر نقد بیرونی بعد از مروری کوتاه و مختصر بر برخی از نقدهای وارده در این حوزه، مرجعیت‌زدایی اخلاقی پسااختارگرا از منظر اسلامی نقد خواهد شد.

از منظر پسااختارگرایی هرگونه قطعیت و کلیت مطرود است، این ادعایی است کلی؛ لذا در وهله اول خودش را نقض می‌کند. اگرچه پسااختارگرایی مدعی نفی کلیت و قطعیت به اتهام فراروایت بودن، پیشینی بودن و قداست و اقتدارگرایی است، اما در بیان بسیاری از نظراتش همچون: ساختارشکنی از همه ساختارها، تمرکززدایی از همه کانون‌ها، نفی هرگونه فراروایت، نظراتش را به صورت کلی و قطعی ابراز می‌دارد. همین‌طور در تأکید پسااختارگرایی بر تغییر و سیالیت مداوم و جاری در همه ارکان زندگی همچون امری کلی و قطعی، خودستیزی آشکاری نمایان است. برنتافتن هیچ‌گونه اصل ثابت و لایتغیر و از پیش تعیین شده علاوه بر این که با ثبات، قطعیت و کلیت اصل تغییر و سیالیت فراگیر و مداوم در تضاد است، از دیگر سوی با تأیید و تأکید بر مؤلفه ساختارشکنی که بر اساس نگاه مدافعان این رویکرد همچون امری پیشینی و متعین در مواجهه با هر نوع سازه و ساختاری اجراست، در تناقض است. از سوی دیگر تصدیق این مکانیزم پیش از هر چیز باید خود این ادعا (ساختارشکنی) را درگیر ساختارشکنی و براندازی کند. از سوی دیگر اندیشه‌محوری پسااختارگرایان مبنی بر انکار قطعیت و نفی دوگانگی‌ها و ترجیحات، آشکارا متناقض‌نماست. زیرا همین ادعا خود نشان از ترجیح است؛ ترجیح فقدان قطعیت بر قطعیت؛ ترجیح چندگانگی‌ها بر دوگانگی؛ و متعاقب آن، مطابق با قاعده بدیهی «امتناع ترجیح بلا مرجح^۲» نفی دوگانگی نیز معنا ندارد. پسااختارگرایان در برابر دوگانگی‌ها مشی وارونگی را

1. May

۱. عدم امکان ترجیح بین دو امر بدون وجود وجهی برای ترجیح و برتری آن نسبت به طرف مقابل.

در پیش می‌گیرند که این نیز متضمن ترجیح است. بنابراین، با هر انتخابی ترجیحی صورت می‌گیرد. زمانی که ترجیح اتفاق می‌افتد در همان لحظه، زمان رها شدن از شک است و قطعیت رخ می‌نماید. اگرچه این قطعیت تداومی نداشته باشد.

چنانچه از منظر نقد بیرونی نقاط مشترک مرجعیت‌زدایی از اخلاق با نسبی‌گرایی اخلاقی در نظر گرفته شود؛ نقدهای وارد شده بر نسبی‌گرایی اخلاقی را می‌توان در این مورد نیز صادق دانست. هرچند مرجعیت‌زدایی از اخلاق فراتر از نسبی‌گرایی است و رویکردهای کثرت‌گرایانه و نیز سودمندگرایانه به اخلاق را هم در برمی‌گیرد. به‌رحال نفی اصول بنیادین مشترک میان متخلقان به اخلاق چه در میان افراد و چه گروه‌ها و فرهنگ‌ها از یک سوی؛ و قیاس‌ناپذیری^۱ و ناسازگاری^۲ آن‌ها و در نهایت نفی امکان قضاوت اخلاقی از دیگر سوی نقاط مشترک میان مرجعیت‌زدایی از اخلاق و نسبی‌گرایی اخلاقی است. لذا بدیهی است که نقدهای وارد بر نسبی‌گرایی اخلاقی، مرجعیت‌زدایی اخلاقی را نیز شامل می‌شود.

نگرش‌های فردگرایانه به اخلاق از مهم‌ترین عوامل نفی اصول اخلاقی مشترک و نفی مرجعیت اخلاقی است که این مطلب با اندکی تأمل، از مؤلفه‌های مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا قابل استنباط است. اما با وجود این، نگرش‌های فردگرایانه، رویکردی کل‌نگر به ساحت وجودی فرد نداشته، کانون توجه آن‌ها به جنبه عینی و قابل رؤیت اعمال همراه با غفلت از حیات باطنی افراد است، که این خود مؤید تأکید رویکرد اخلاقی پساساختارگرا بر تنوع و تغییر و نفی جنبه‌های ثابت و فراگیر اخلاقی است. در همین راستا «آیریس مرداک^۳ فقدان توجه اخلاق قرن بیستمی به حیات باطنی عاملان اخلاق و بی‌اهمیت و بی‌معنا خواندن آن را به‌عنوان نقدی بر اخلاق پسامدرن می‌داند. او معتقد است که انسان‌ها به‌رغم تفاوت‌های ظاهری، در انسان بودن مشترک هستند و این مستلزم دست کم برخی نیازها، صفات و ویژگی‌های مشترک است که مبنا و بنیاد اخلاقیات مشترک را می‌سازد در حالی که اخلاق فردگرایانه به گفته مرداک ما را صرفاً با تصویری از آنچه انجام می‌دهیم رها می‌سازد؛ نه با آن که باید باشیم» (شابر^۴، ۲۰۰۱). با فسخ مفهوم ماهیت انسانی یا خوبی انسانی، عامل اخلاقی به

1. Incommensurability
2. Incompatibility
3. Iris Murdoch
4. Schaubert

موجودی بی‌ریشه، بی‌هدف و بدون جهت‌گیری تبدیل می‌شود، به نحوی که انتخاب‌هایش پوچ و خنثی می‌شود. زیرا اراده و آزادی نامحدود است و انتخاب‌ها به هیچ چیز جز «عامل» وابسته نیست. مرداک دو نقد به این تصویرسازی از عاملان اخلاقی وارد می‌کند: ابتدا، این که ما چنین آزادی بی‌حصر و افراطی را در واقعیت احساس نمی‌کنیم و این با تجارب واقعی ما از خودمان مطابقت ندارد، زیرا به‌طور مثال ما احساس وابستگی به خانواده و دوستانمان داریم. از طرف دیگر انتخاب‌های ما در محدوده واقعیت رخ می‌دهد؛ به صرف خواستن ما هرچیزی امکان‌پذیر نیست شاید کسی بخواهد یک قد ۱۰۰ فوتی برای خودش انتخاب کند، به نظر مرداک حقایق اغلب ما را مجبور می‌کنند که به یک رویه خاص بیش از رویه‌های دیگر عمل کنیم. بسیاری از آنچه که حقیقی است و از نظر اخلاقی مهم است مستقل از ما و فراتر از کنترل ماست (همان: ۴۸۱-۴۸۰). دومین نقد او به این مطلب آن است که نوعی «ممنوعیت انجذاب شخصی»^۱ در حیات اخلاقی را نشان می‌دهد. بدین جهت از نظر مرداک مفهوم «خود» صرفاً معادل با مجموعه‌ای از انتخاب‌هاست. اما انتخاب‌های بی‌پایه و توجیه‌نشده، به این دلیل هیچ ارجاعی به ماهیت بشری یا حقیقت خارجی ندارد (همان).

صورت دیگری از نقد وارده بر اخلاق پس‌اساختارگرایی با ابتدای بر نظر ویلیام دزمند^۲ و جان دی کاپوتو^۳ ارائه می‌شود:

پس‌اساختارگرایی به موازات نفی اصول بنیادین، از متافیزیک به هرشکلی روی‌گردان است؛ و متافیزیک امری است که کاپوتو آن را مشکل اساسی اخلاق می‌نامد، از نظر او متافیزیک ثبات غلطی به زندگی می‌بخشد؛ دزمند در رد نظر کاپوتو می‌گوید: اخلاق و متافیزیک از یکدیگر جدانشدنی هستند. متافیزیک نمی‌تواند از حقیقت اخلاقی جدا شود زیرا اخلاق مستلزم درک ارتباط میان وجود و خوبی، معنای خوب بودن است اینکه چه چیز ارزشمند است و چه چیز برای وجود ارزش دارد (سیمپسن^۴، ۲۰۰۹: ۸۱).

دومین انتقاد کاپوتو به‌عنوان پیرو پس‌اساختارگرایی مربوط است به «پیگیری اخلاق برای آن که به نظامی از قواعد جهانی و فراگیر تبدیل شود. نظام‌های اخلاقی همانند متافیزیک،

1. Self- absorption anathema
2. William Desmond
3. John D. Caputo
4. Simpson



نوعی یگانگی پایدار را ارج می‌نهند- یافتن نقطه ثابت ارجاع که بنیاد ثابتی برای روابط اخلاقی فراهم می‌آورد. چنین نظام اخلاقی صورت‌بندی قواعد بسیار قطعی- به شکل قوانین جهانی، عقلانی یا طبیعی- را مجاز می‌داند. اشکال این قوانین و اصول اخلاقی از نظر کاپوتو آن است که نمی‌توانند با افراد برای گزینش‌های خاص در موقعیت‌های خاص تبادل داشته باشند. زیرا در یک چنین موقعیتی هستی اخلاقی با بی‌بنیادی، فردیت، جزئیات، نوظهوری و فقدان فراگیری درگیر می‌شود که با هر نوع قاعده اخلاقی جهانی مخالفت می‌کند» (همان: ۸۲). یکی از پاسخ‌های دزمنده به این نقد کاپوتو این است که اخلاق آن قدر که درباره تشخیص ثبات و سیالیتی است که در هستی اخلاقی مؤثر است، به دنبال صورت‌بندی قواعد متصلب و قطعی نیست. توانایی‌های قطعی اخلاقی بر نظم و قاعده روشن یا ثابت‌ها متمرکز است، در حالی که بقیه بر سیالیت‌های متغیر زندگی متمرکز است (همان).

سومین نقد کاپوتو به اخلاق مبتنی بر اصول ثابت و فراگیر این است که اخلاق نسبت به زندگی و دیگران وفادار نیست، زیرا ایستایی یا امنیت غلطی را به آن می‌دهد و دشواری‌های زندگی را کم‌رنگ می‌کند. به عبارت دیگر اخلاق متافیزیکی واقع‌گرا نبوده؛ و با حرکت زندگی هماهنگ نیست.

در پاسخ به این اتهام که اخلاق نسبت به زندگی وفادار نیست، دزمنده هدف واقعی اخلاق را آن قدر که اشاره هوشمندانه به صفات انسانی با تمام ابهامات و پیچیدگی‌هایش با کمک متافیزیک فراارزش‌شناختی می‌داند؛ ایجاد ثبات و امنیت در تصمیمات اخلاقی نمی‌داند. از طرف دیگر دزمنده از جنبه تجویزی‌تر، دقیقاً به چیزی اشاره می‌کند که بیش‌ترین سختی و کم‌ترین امنیت را در بردارد- خدمت برادرانه به دیگری، حتی به قیمت به زحمت و به رنج افتادن (همان: ۸۳). همان که در فرهنگ اسلامی تحت عنوان ایثار مورد تأکید بسیار است.

از دیگر سوی می‌توان نقدی از منظر اسلامی به مرجعیت‌زدایی اخلاقی پساساختارگرا داشت. به طور کلی می‌توان گفت اندکی تأمل بر مؤلفه‌های مرجعیت‌زدایی اخلاقی، آشکار می‌کند که پیامد استقرار رویکرد ارزشی پساساختارگرا، بحرانی کردن وضعیت اخلاقی اجتماع بشری و لذا در تضاد با رویکرد اسلامی به ارزش و اخلاق است. تأکید پساساختارگرایی بر کثرت، رفع تقابل‌های دوگانه، برتافتن قطعیت اصول اخلاقی تحت پوشش شعار توجه به دیگری و توجه به اقلیت؛ در فضای روابط انسانی، جنبه‌های ارزشی را نابود کرده، در بسیاری

مواقع جایگاه تسامح را به تصاحب می‌دهد به این معنا که هرکسی در رویه اخلاقی و منش ارزشی خود به دنبال نفع خویش است. کثرت‌گرایی ارزشی مانعی بر سر راه همدلی است. درحالی که در تعالیم حیات بخش اسلام در بسیاری موارد تأکید بر تسامح است؛ یعنی «حرکتی جهت‌دار و در عین حال ملایم در برخورد با جهت‌های مغایر» (باقری، ۱۳۷۸). پس در اسلام توجه به دیگری، هدفمند انجام می‌شود. ابتدا جهت‌دار است بدین مضمون که بر مبنای اصولی قطعی است؛ دوم این که ملایم است بدین معنا که تا حد امکان با انعطاف‌پذیری معقول، اجازه حضور به دیگری داده می‌شود.

از دیگرسوی مؤلفه نظارت‌گریزی مورد نظر پساساختارگرایی که به دنبال اعتقاد به آزادی و اختیار به معنای اومانستی آن مطرح می‌شود در تقابل با ایده اسلام در تأکید همزمان به «آزادی» و «هدایت» قرار دارد. در اسلام انسان نه «رها شده» است و نه «بنده‌ای بی اختیار»، رویه اسلام «هدایت» و «آزاد گذاشتن» توأمان است. لذا بر نظارت تأکید بسیار دارد. نه تنها نظارت بیرونی، بلکه از آن مهم‌تر نظارت درونی و فردی است که متضمن معنای واقعی «اخلاق» و «سلامت اجتماع» بشری است. مؤمنان در رویکرد اسلامی به اخلاق برخلاف رویکرد مرجعیت‌زدا باید به مراقبه و محاسبه و تزکیه نفس اقدام کرده و همیشه بر اعمال و افکار خویش کنترل داشته باشند. از دیگرسوی خود را تحت نظارت همیشگی خداوند حی حاضر بدانند؛ این مراقبه با ابتدای بر اصول معیار ممکن خواهد بود. «مفهوم نظام ارزشی در اسلام یعنی بازگشت همه ارزش‌های متعدد و متفرق به یک ارزش اصلی و اساسی» (حائری شیرازی، بی‌تا: ۶۵) این معنای مرجعیت اخلاقی است که در عین کثرت مسیر، مقصد حرکت را واحد می‌داند و سالک را نه مجبور به حرکت در مسیری معین می‌کند و نه او را در اضطراب تنهایی و سرگردانی رها می‌کند. بنابراین، استخراج مؤلفه‌های مرجعیت‌زدایی پساساختارگرا، تزلزل مبنای ارزش‌شناختی این رویکرد را آشکار کرده؛ امکان نقد و تحلیل واقع‌گرایانه از رویکرد پساساختارگرایی در حوزه اخلاق را فراهم می‌آورد.

بحث و نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از بررسی تبارشناسانه رویکرد پساساختارگرایی با محوریت اخلاق از یک سوی تصدیق می‌کند که نگرش مرجعیت‌زدای پساساختارگرا، وارث نگرش‌های ارزشی پاره‌ای

رویکردهای سلف است که نقطه اشتراک آن‌ها فردگرایی و به طور کلی تأکید بر توانایی‌های بشری به معنای اومانیستی آن، یعنی فقدان توجه به جنبه معنوی، فطری و همگانی وجود انسان است و از دیگرسوی نقش خاص نهضت اومانیسم و اصالت انسان را درگسترش شک‌گرایی و پوچ‌گرایی آشکار می‌کند که هریک به نوبه خود به شیوع زمینه‌های ارزشی موجد اندیشه مرجعیت‌زدایی از اخلاق همچون نسبی‌گرایی، کثرت‌گرایی و سودمندگرایی منجر شده است. مرجعیت‌زدایی از اخلاق حاصل شک و تردید نسبت به قطعیت و ثبات اصول اخلاقی و اعتقاد به کثرت و تنوع آن‌ها و میل به گشودگی در ساختن ارزش‌های نوین مطابق با شرایط و مقتضیات انسانی است و از این لحاظ مرجعیت، اصالت و اعتبار ارزش‌ها و اصول اخلاقی مشترک انسانی را به اتهام نفی موقعیت‌های فردی و از منظر کثرت‌گرایی مردود اعلام می‌کند. درحالی که جهت‌گیری اندیشه مرجعیت اخلاقی و باور به وجود و لزوم اصول اخلاقی همگانی و ثابت امکان ارزش‌گذاری‌های موقت و موقعیتی را نفی نمی‌کند، و به موازات اعتقاد به ثبوت در کلیات و اصول اخلاقی، تصمیم‌گیری ارزشی - اخلاقی متناسب با شرایط مستحدثه بر مبنای این اصول منتفی نمی‌شود. توجه دقیق به اخلاق از منظر پی‌ساختارگرایی و از زاویه مرجعیت‌زدایی نشان می‌دهد که مرجعیت‌زدایی پی‌ساختارگرا از اخلاق شامل مؤلفه‌هایی است که سخت هسته آن را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر نگرش پی‌ساختارگرایانه به اخلاق مشعر بر مؤلفه‌هایی است که رهیافت نهایی آن‌ها مرجعیت‌زدایی از اخلاق است.

منابع

- باقری خسرو (۱۳۸۷). *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی*، تهران: علمی فرهنگی.
- بلاستر آنتونی آر. (۱۳۷۷). *لیبرالیسم غرب: ظهور و سقوط*، ترجمه عباس مخبر، چاپ ۳، تهران: مرکز.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۷). *پسامدرنیسم و روش*، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، سال چهاردهم، ش ۵۵، تابستان: ۱۱۷-۱۱۶.
- تاجیک محمد رضا (۱۳۸۶). *پساساختارگرایی و روش*، روش‌شناسی علوم انسانی (حوزه و دانشگاه) ۱۳۸۶، شماره ۵، ۶۶-۳۸.
- حائری شیرازی محی‌الدین (بی‌تا). *اخلاق اسلامی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- دریفوس، هربرت و رابینو، پل (۱۳۷۹). *میشل فوکو، فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.
- رابرت، جی‌دان (۱۳۸۵). *نقد اجتماعی پست‌مدرنیته؛ بحران هویت*، ترجمه صالح نجفی، تهران: پردیس دانش با همکاری شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب.
- ضمیران، محمد (۱۳۷۸). *میشل فوکو: دانش و قدرت*، چاپ ۱، تهران: هرمس.
- ضمیران، محمد (۱۳۸۵). *اندیشه‌های فلسفی در پایان هزاره دوم*، چاپ ۲، تهران: هرمس.
- فروم، اریک (۱۳۸۵). *انسان برای خویشتن: پژوهشی در روانشناسی اخلاق*، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ ۳، تهران: بهجت.
- فوکو میشل (۱۳۸۴). *نظم گفتار: درس افتتاحی در کلژ دو فرانس*، ترجمه باقر پرهام، تهران، آگه.
- فوکو میشل، (۱۳۸۶). *نیچه، تبارشناسی، تاریخ*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نی.
- قاسمی، یارمحمد (۱۳۸۳). *جهانی شدن تضاد یا توازی هویت‌های جمعی خرد و کلان*، فصلنامه دانشگاه قم، ۳ و ۴: ۴.
- لیوتار ژان فرانسوا (۱۳۸۱). *وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش*، ترجمه حسینعلی نوذری، چاپ ۲، تهران: گام‌نو.

نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹). *پیست مدرنیته و پیست مدرنیسم*، تهران: نقش جهان.
 وارد، گلن (۱۳۸۳). *پیست مدرنیسم*، ترجمه‌ی قادر فخر رنجبری و ابوذر کرمی، تهران: ماهی.
 وبستر، فرانک (۱۳۸۲). *نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی*، ترجمه‌ی مهدی داودی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

- Agger Ben (1991). "critical theory, poststructuralism, Poatmodernism: Their Sociological Relevance", *Annu. Rev. Sociol.* 17:105-31 .
- Barthes, R (1977). *Image-Music-Text*. New York: Hill and Wang .
- Bertens , H. (2005). "*The Idea Of The Postmodern: A history*", This edition published in the Taylor & Francis e-Library .
- Beyer Landon E & Liston Daniel P. (1992). " Discourse or Moral action A Critique Of Postmernism ", *Education Theory*, Board of Tructees, University Of Illinois. Available at: ([http://www. blackwellpublishing. com/edth](http://www.blackwellpublishing.com/edth)) .
- Caputo, J. D. (ed) (1997). "*Deconstruction in a Nutshell, A Conversatiion with Jacques Derrida*, NewYork: Fordham University Press .
- Carr , D (2003). "*Education, Knowledge And Truth: Beyond the postmodern impasse*, Taylor & Francis e-Library .
- Fagan Andrew (2005). Paradoxical Bedfellows: Nihilism and Human Rights, *Human Rights Review*, April–June 2005, Volume 6, Issue 3, pp 80-101
- Franks Benjamin & Wilson Matthew .(2010). "*Anarchism and Moral Philosophy*"(eds.). Great Britain by CPI Antony Rowe, Chippenham and Eastbourne .
- Fromm E. (1986). *Man for Himself*, London: Ark Paperbacks .
- Goldman, E. (1998), "*Red Emma Speaks*", New York: Humanity Books .
- Hiyry Matti (1994). "*Liberal Utilitarianism And Applied Ethics*", London and NewYork, Routledge .
- Jun ,N (2010). "Anarchist Philosophy: past, Problems and Prospects", in *Anarchism and Moral Philosophy*, edited by: Benjamin Franks and Matthew Wilson, First published by Palgrave Macmilian .
- Kekes ,J.(1993). "*The Morality Of Pluralism*", Princeton University Press .
- Kellner, Douglas & Best, Steven (1991). *Postmodern Theory: Critical Interrogations*. The Guilford Press. ISBN 978-0-89862-418-2.
- Lamont Corliss,(1997). "*The Philosophy Of Humanism*", *eighth edition*, Amherst, New York, Half-Moon Foundation, INC .
- Marshall & James D. (2004), "*Poststructuralism, philosophy, Pedagogy*", Kluwer Academic Publishers, [http://www. ebooks. kluweronline. com](http://www.ebooks.kluweronline.com).
- May, T .(1995). "*The Moral Theory of Poststructuralism*", The Pennsylvania State University .
- Moore G. E. (1903), "*Principia Ethica*", Cambridge, Cambridge University Press .
- Murdoch, I (1970), "*The Sovereignty of Good*", Routledge & Kegan Paul, pp. 58,80 .
- Nietzsche, F (1974), "*The Gay Science*", Trans. By: Walter Kaufman, New York, Vintage .

- Norman , R.(2004), "*On Humanism, thinking in action*", London and New York, Routledge, Taylor & Francis Group .
- Poster, M.(1989)," *Critical Theory and Poststructuralism: In Search of a Context*. Ithaca: Cornell University Press .
- Ryu, H.(2001), Ethics of Ambiguity and Irony: Jacques Derrida and Richard Rorty, *Kluwer Academic Publishers*,24: 5-28 .
- Schauber , N.(2001),"Murdoch's Morality:vision, will, and Rules", *Journal of Value Inquiry* 35: 477-491, Netherlands, Kluwer Academic Publishers .
- Simpson, Christopher Ben.(2009), "*Religion, metaphysics, and the postmodern : William Desmond and John D. Caputo*", Bloomington and Indianapolis, indiana university press .
- Thomson, J. J.(1997).“The Right and the Good .”*Journal of Philosophy*,273- 298-:94 .

